

اولین کاروان معرفت

—۲—

بنابرین قولونل خان از میرزا صالح رخصت خواست که اگر مایل به رفتن بلندن باشد اسم او را هم جزء محصلین بنویسد ، و میرزا صالح میگوید « باین نیت که تحصیل علمی کرده ، و از امورات روزگار اطلاع بهم رسانیده ، و مراجعت بایران کرده ، و بکار جمعی از مسلمانان آمده باشم باو گفتم بنویسید . » یک روز خود نایب السلطنه او را احضار کرد و باو گفت « روی تو سفید ، بهمهراه قولونل خان میروی ! » ، عرض کرد « از برای تحصیل علم میروم » . گفت « ما نمیدانیم چه صنعت را خواهی آموخت . » عرض کرد « بنده قابل صنعت نیستم ، آقا محمد کاظم حکاک و استاد محمد علی چقماق ساز بجهت صنعت خواهند رفت . » نواب والا گفت « ممکن نیست چیزی آموزی ؟ » جواب داد که « زبان فرانسه و انگریزی و لاتین و حکمت طبیعی ، لکن صنعت نمیتوانم بیاموزم » . این آقا محمد کاظم حکاک که اسم میربد در جزء این پنج نفر نبود ، و بعید هم هست که مراد او محمد کاظم یسرنقاش باشی باشد ، زیرا که او قبلاً بلندن رفته بود ، و در این موقع زنده نبود . محتملست که بعدها سفر کردن این محمد کاظم حکاک موقوف شده باشد .

در این زمان جیمز موریه در طهران بسمت شارژدافر کفیل امور سفارت انگلیس بود ، و کلنل دارسی مر اسله ای بتاريخ ۱۸ می ۱۸۱۵ باو نوشته و اظهار داشته است که « والا حضرت ولیمهد چون دید که مقدمات سفر هم فراهم آمده است و عازم انگلستانم از من خواست که پنج نفر ایرانی را برای تحصیل با خود بانگلستان ببرم ، و خرج سفر و مخارج کافی برای یکسال ایشان را نیز بمن داده است . اسامی این پنج نفر از اینقرار است ، میرزا رضا برای مهندس توپخانه ، میرزا جعفر برای طب ، میرزا جعفر دیگری برای مهندسی ، میرزا صالح برای فرا گرفتن السنه و استاد محمد علی آهنگر برای قفل و کلید سازی برای چهار نفر اولی نواب والا صد تومان خرج سفر و دو بیست و پنجاه تومان برای مخارج سال اول پرداخته است ، و برای محمد علی آهنگر پنجاه تومان خرج سفر ، و صد و هشتاد تومان برای مخارج یکسال » .

در آن زمان ، هر تومان طلا معادل با نیم لیره انگلیسی بوده است ، و باین حساب ، حد اکثر مخارج یک ساله محصلین را صد و بیست و پنج لیره تشخیص داده بودند ، و حال آنکه برای میرزا حاجی بابا و محمد کاظم (چنانکه قبلاً عرض شد) در یکسال ششصد و پنجاه لیره یعنی متجاوز از پنج برابر این مقدار مصرف شده بود . و همین امر چنانکه بعدها خواهیم دید مایه خفت این محصلین در لندن و سخت گذشتن بآنها گردید . از جانب عباس میرزای نایب السلطنه رقمی در خصوص ارسال این پنج نفر بتاريخ جمادی الثانی ۱۲۳۰ هجری صادر گردید ، و روز دهم آن ماه این پنج تن محصل ایرانی با قولونل خان و چند نفر دیگر از انگلیسیها از تبریز براه افتادند .

سابقاً عرض کردم که مبدأ این فکر که محصل با اروپا فرستاده شود . از آنجا بود که فرانسویها میخواستند روابط مودت و اتحاد سیاسی خود را با ایران محکمتر سازند ، و در حقیقت وجود ناپلیون و مخالفت او با انگلستان منشأ این امر گردید ، و چنانکه خواهیم دید بمجردی که یای ناپلیون

از میان رفت حکومت انگلستان در کار این محصلین سست گرفت ، و از ایران هم پولی برای ایشان فرستاده نشد ، و بیچاره‌ها مدت چهار سال و کسری در لندن گرفتار زحمت بودند و هر چه یاد گرفتند و هر کاری که کردند بکوشش و بایاداری خودشان بود .

سفرنامه میرزا محمد صالح شامل تفصیلات زیادی است که چون مربوط به موضوع بحث ما نیست ذکری از آنها نخواهیم کرد ، ولی اجمالاً باید دانست که این مرد ، بمصلحت دید و پیشنهاد قولونل خان ، کتابچه یادداشتی گرفته است و از وقایع دوره مسافرت و تحصیل خود و دیده‌ها و شنیده‌های خود هر چه را که قابل ثبت و ضبط میدانسته در آن مینوشته است ، و گاهی مطالبی را که در کتابی میخوانده و یا خلاصه‌ای از آنچه را که دیگری در کتابی میخوانده و برای او ترجمه میکرده است در دفتر روزنامه خود می‌گنجانده است . بطور کلی این سیاحتنامه میرزا محمد صالح از کتابهاییست که بچاپ شدن و خواندن می‌ارزد و امیدوارم که روزی بطبع برسد ، اما اگر چنین بشود باید کسی قبلاً نسخه آن را تصحیح کند ، و نقایص و عیوب آنرا رفع کند ، و حواشی و توضیحاتی بر آن بنویسد .

از جمله مطالبی که انسان را در این کتاب دچار اشکال و سرگیجه میکند ، تاریخ ایام و شهرور است که آن را هم بماه هجری و هم بماه فرنگی ضبط کرده ، ولی غالب اینها از همان ابتدای کتاب غلط است و مطابق نمی‌آید ، و میتوان حدس زد که در حساب اشتباه کرده است و قدر مسلم اینکه چون تازه از ایران حرکت کرده بودند تاریخ قمری را بدرستی میدانسته‌اند و چون دیندار بوده‌اند و می‌بایست مواظب آداب دینی خود باشند حساب ماههای قمری را لابد در اوایل کار خوب نگاه میداشته‌اند .

بعضی فقرات این سفرنامه حاکی از تأثیر است که مظاهر و جنبه‌های مختلف تمدن و آداب فرنگی در خاطر این ایرانیان خالص میکرده است و گاهی عین یک چیز در دو موقع متفاوت تأثیر متضاد در حال آنها داشته است . مثلاً میگوید که در اوج کلیسا «در منزل خلیفه شام خوردیم بعد از شام بقدر چهل نفر از اشخاصی که در کلیسا بصوت حزین میخوانند در مجلس او آمده با آواز مسیحی همه حضار را بوجد و سماع درآوردند . . . امشب در مجلس اوصوتی شنیدم که در مادام حیات نشنیده بودم .» ولی در تفلیس در میان قزاقها چنانکه خود او میگوید «چهل نفر مقنیان سازها را کوک کرده بناوختن مشغول شدند ، و دو دختر مقنیه با آواز حزین نغمه‌سراشی کردند حالتی بحضار مجلس دست داده اکثر سرشک از دیده روان کردند ، چون آواز این ولا در گوش بنده آشنا نبود چندان لذتی بیننده نداد . دختری فرانسه بقولونل خان گفت اهل ایران سنگدل میشوند بسبب اینکه زیاده از بیست و پنج نفر از آواز مقنیان گریه کردند ، چهار نفر از اهل ایران که اینجا حاضرند يك نفر را محزون ندیدم » . از این عبارت نکته دیگری مفهوم میشود و آن اینکه فقط چهار نفر از ایرانیها در این مجلس حاضر بوده‌اند ، و میتوان حدس زد که استاد محمد علی چخماق ساز با سایرین که جزه میرزاها بوده‌اند محشور نمیشده است و یا اینکه آنها را بیازی نمیگرفته‌اند .

روز غره ماه رمضان وارد مسکو شده بودند ، و در آنجا که بودند خبری بآنها رسید که در زندگانی بعدی آنها تأثیر عظیمی داشت ، و آن خبر مغلوب شدن ناپلیون بود . «امروز ولك Willok صاحب ایلچی دولت علیه انگریز ، که سابقاً در خدمت دولت قاهره ایران مشغول بوده ، و در هفت ماه قبل به همراه مستر الس Illis معاهده جدیدی فیما بین دولتین علیتین ایران و انگریز را بانگلند برده بود از انگلند مراجعت کرد و وارد مسکو گردیده عازم ایرانست که در دولت علیه قاهره کونسل دولت انگریز باشد . مشارالیه مذکور ساخت که لاردر ولینگتن سردار سپاه انگریز و جمعی از سایر قوال فرنگ در یکی از دهات ولایت فرانسه مسمی به واترلو ناپلیون را مغلوب نموده [ناپلیون]

خود را یکی از شهرهای کنار دریائی انگلند رسانده فعلاً در مینه کشتی میباشد .

این مسافرین تقریباً از منزل از منازل راه باذربایجان کاغذ نوشته اند و مخصوصاً میرزا صالح و قولونل خان بقایم مقام عریضه نگار میشده اند ، و در غالب منازل هم چاپاری از قایم مقام رسیده و کاغذ رسانده و جواب گرفته و برده است . میگوید در مسکو که بودیم ، زین العابدین بیک چاپار نواب والا برسم چلواری از طرف دولت علیه ایران بجهت ایصال نوشتجات بنزد بندگان میرزا ابوالحسن خان ایلچی بزرگ دولت علیه میرفت . برخی نوشتجات از رفتای من از تبریز داشت ، معلوم میشود در تبریز شهرتی یافته که بنده را اراده آنست که ازین سفر مراجعت نکنم ، رفیق مزبور نوشته است که من در این سفر اظهار [میدارم] و شهرت میدهم که ایلچی هستم ، بلکه در صدد اضرار رفقا برآمده ام . حال مطلب را یافته ، بعضی از جهال بجهت بد رفتاری قولونل خان با آنها چنین یافته اند که بنده محرک آن هستم . از این جا تا آخر کتاب دیگر متصل از بد رفتاری و بد چنسی و نیات کج این کنل داری شکایت میکنند ، و گاهی چنین برمی آید که این کنل در حساب هم نادرست بوده است ، « روز ۱۴ رمضان قولونل خان گاری خود را بطلب من فرستاده رفتم ، بحساب وجوهی که بجهت اخراجات همه رفقا بهمراه آورده بود رسیده ، چون در تغلیس مجموع وجوه را اشرافی کرده ، و بعد از آن بتحویل خود گرفته ، و وجه مزبور را منقسم کرده ، و بصندوقهای خود گذارده بود ، یا نصد اشرافی با جاقلو از وجوه مزبور کم بود ، از بنده مطالبه نمود ، بنده سیاهه ای که بخط خود وجه را از من گرفته بود باو نمودم ایشان را انفعالی زیاده از حد دست داده بجای اینکه از بنده عذرخواهد بنا را بکج خلقی گذارد که چرا قبل ازین سیاهه مزبور را بمن نمودی ، بالاخره فحشی بینده داده ، بنده گفتم « اینگونه الفاظ لایق مردان نیست » و از خانه ایشان بیرون آمدم .

مسافرت این جماعت از مسکو به پترزبورگ در گاری یادلیجان بوده است و چون در درون گاری جا برای تمامشان نبوده همیشه یک نفرشان در جلو ، پهلوی سوری می نشستند و برای اینکه بی عدالتی نشود نوبت قرار داده بودند که هر روزی یکی از ایشان در بیرون بنشینند .

موقعی که وارد پترزبورگ شده بودند ، میرزا ابوالحسن خان ایلچی دولت علیه در آنجا مقیم بوده است ، و چون میرزا صالح نسبت بدیگران امتیازی داشته است ایلچی دستور داده است که در خانه میرزا هادی نویسنده خود ایلچی منزل کند ، و یک شب هم به میرزا عبدالحدید که همیشه زاده و صندوق دار و مرجع همه امورات او بوده است دستور میدهد که همه محصلین را برداشته به تماشاخانه ببرد . مقصود از « تماشاخانه » چنانکه میدانید تئاتر است ، و میرزا صالح تئاتر را باین عبارت وصف میکند که ، در تماشاخانه قصه و حکایت شخصی ، اعم از اینکه فی الواقع چیزی روی داده و از آن بازی ساخته اند ، و یا اینکه قصه از پیش خود ساخته ، هر کس بصورت اشخاصی که در قصه نوشته اند در مقابل تماشاخانه آمده ، آنچه مکالمه دارند باینکدیگر نموده ، بعد از آن برده را انداخته ، دیگر دفعه مجلس دیگر آورده مکالمه مینمایند . . . بنده را از آواز و ساز و حرکات و سکنات و اوضاع تماشاخانه مزبور خوش آمد .

در اینجا بد نیست که مختصراً این میرزا ابوالحسن خان ایلچی را بشنوندگان محترم معرفی کنم . میرزا ابوالحسن خان از اهل شیراز بود ، و همشیره زاده حاجی ابراهیم خان معتمدالدوله شیرازی بود که در ابتدای سلطنت فتحعلی شاه قاجار چند سالی صدر اعظم ایران بود . همینکه فتحعلی شاه امر بقتل معتمدالدوله و بستگان او و ضبط اموال او داد میرزا ابوالحسن را از مقتول شدن معاف داشت ، و در دربار خود جای داد ، و او بواسطه نسبت قرابتی که با امینالدوله حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی

اصفهان داشت ، و بواسطهٔ خوش محضری و زرنگی و هوشی که داشت کم کم ترقی کرد و ثروتی بهم زد ، و همینکه در سال ۱۸۱۰ میلادی فتحعلی شاه مصمم به فرستادن ایلچی بدربار انگلیس گردید او را باین سمت برگزید ، و بعد از اینکه از انگلستان مراجعت کرد وی را بسمت سفارت بادوزنجیر قبل بدربار روس فرستاد ، و این در بهار سال ۱۲۳۰ هجری بود ، یعنی در همین سالی که محصلین یینجگانه را از تبریز بلندن روانه کردند . میرزا ابوالحسن خان یکنفر انگلیسی را بسمت معلمی خود استخدام کرده بود موسوم به مستر ویلیامسن که در فارسی ربط کاملی داشت ، و این معلم بهمراه ایلچی بروسیه رفته بود ، و میرزا صالح دریعز بورغ با او نیز آشنا شد و از قول او مطالبی درباب روسیه و اوضاع اجتماعی آن نقل میکند مثلاً میگوید ، اخراجات شخصی در این ولایت سه مقابل ولایت ما میشود ، درین صورت نمیدانم ولایت انگلند چقدر گرانست که مردم آنجا عیال خود را بجهت ارزانی باین ولایت آورده گذران کنند .

بعد از ده روزی که در بطرز بورغ بسر برده بودند باز براه افتاده بکشتی نشستند و عازم انگلستان شدند ، و میرزا صالح میگوید که از قولونل خان پرسیدم روزنامه را چگونه نویسم جواب گفت هر وقت امر عظیمی روی دهد مثلاً شکستن دکل کشتی و طوفان شدن و آب آمدن بکشتی ، بنده را ازین معنی توهمی شد که ، در آن حالت کراماغ نگارش روزنامه است !

روز ۲۳ شوال ۱۲۳۰ مطابق ۲۸ سپتمبر ۱۸۱۵ کشتی مسافرین ما در کنار بندر یارموث از بنادر معتبر انگلستان و واقع در شمال شرقی لندن لنگر انداخت و این پنج نفر برای دیدن یارموث داخل خشکی شدند . عبارتی در سفرنامهٔ میرزا صالح هست که حکایت از طرز برخورد انگلیسها با ایشان و مقایسهٔ بین رفتار روسها و انگلیسها میکند . میگوید ، در روسیه اطفال بسیاری بعقب ما میآمدند و زنان و دختران خیره خیره نگاه میکردند ، بخصوصه همچو منی که ریشی ساخته بودم هفت رنگ ، لیکن در یارموث دختران و زنان هر وقت که من نگاه بآنها مینمودم تجامل کرده سر را بزیر انداخته نگاه بجای دیگر میکردند ، همچنین اطفال آنها در نهایت آرام و بدون آزار بودند ، این معنی دلالت بر آن میکند که اهالی اینجا مؤدب و قاعده دانند .

کشتی از یارموث به گریوزند رفت ، و مسافرین را شش روز بعد بخاک انگلیس پیاده کرد ، و امید آنها این بود که ان شاء الله مدتی آنجا بمانند و تحصیل کنند .

در لندن ابتدا در حوالی لستر اسکوئر (که امروزه جزء محلات اعیانی لندن است) برای هر یک از ایشان منزلی گرفته شد . بهمراهی قولونل خان به مهمانخانه ای رفته شام خوردند ، و همینکه بعد از شام بمنزل برگشتند میرزا صالح از استاد محمد علی خواهش کرده بود که همراه او بحمام رفته ریشش را حنا بینند . و میگوید بخاطرم رسیده بود که حمام انگلستان مثل حمام ایران است و باید تیماری به ریش هفت رنگ داد . استاد محمد علی ریش بنده را رنگ بسته ، استاد حمامی بکرات داخل حمام گردیده پای خود را بر زمین زد و ناله وزاری کرده بیرون رفت . . . معلوم شد شکایت او این بوده است که بنده حمام او را ترک کرده و رنگ ریش بسیاری آنجا ریخته و سنگ های مرمر او را خراب کرده ام پنج هزار پول تبریزی که پنج شیلینگ است باو دادم که سنگها را پاک کند .

بر گردیم بامر تحصیل این جوانان : از فرائین چنین استنباط میشود ، و میرزا صالح در سفرنامهٔ خود صریحاً میگوید ، که کلنل دارسی از یک طرف ، و مستر موریه از جانب دیگر مخل کار آنها بوده اند . کلنل دارسی میل داشته است که دولت انگلستان خود او را بسمت سرپرستی این محصلین تعیین کند ، و باو مواجبی از این بابت بدهد ، و چون این نیت او بر آورده نشده ، اقدام مؤثری در ترتیب دادن

خارج ، و امر دوس آنها بعمل نمی آورد ، و همه کاسه و کوزه هارا سیرجیمز موریه می شکست ، یعنی به شاگردان مزبور میگفت که موریه از طهران بوزارت خارجه انگلیس نوشته است که کرنل داری این جوانان را فضولاً ، وبدون اذن او آورده است . اما جیمز موریه که دوبار بسمت عضویت سفارت انگلستان ، بایران سفر کرده بود ، و در موقع روانه شدن این محصلین ، شارژ دافر انگلستان ، در ایران بود ، نسبت بایرانیان عداوت خاصی داشته است که نمیتوان علت آن را دانست ، و از کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی ، و کتاب حاجی بابا درلندن ، و دو جلد سفرنامه ای که نوشته است ، و از سایر کتابهای او ، کاملاً معلوم میشود که خیرخواه ایران نبوده است ، مع هذا در اداره ضبط اسناد دولتی انگلستان مراسله ای موجود است که از وزارت خارجه انگلیس به وزارت جنگ نوشته شده است باین مضمون که :

مکتوب کلنل داری در باب پنج تن ایرانی که برای تحصیل توپخانه بلندن فرستاده شده اند برای اطلاع جناب عالی فرستاده میشود . چنانکه کلنل داری نوشته است علت مهم آوردن این جوانان آن بوده است که والا حضرت نایب السلطنه ایران از استخدام صاحبمنصبان اهل لهستان یا ممالک دیگر اروپا منصرف شود ، و در خصوص آوردن ایشان ، مستر موریه نماینده دولت انگلستان در ایران نیز با عقیده کلنل داری موافق بوده است .

جوابی که چهار روز بعد باین کاغذ داده شده بود نیز موجود است ، و از آن معلوم میشود که وزارت جنگ انگلیس به نایب رئیس توپخانه در وولبیچ (Woolwich) نوشته بوده است که درباب تحصیل این پنج نفر با کلنل داری مکاتبه نماید .

این دو مکتوب ، بالنسبه مهم است ، و از آنها برمی آید که جیمز موریه مخالف با آوردن این محصلین نبوده است ، مع هذا چطور است که کار تحصیل این جوانان مرتب نباشد ، و چرا آقای قولونل خان این بیچاره ها را سر میدوانده است ؟

مثلاً بگذریم بایشان میگوید که میخواهم بروم سر گوراوزلی را ببینم شاید او حمایتی درخصوص شما بکند . سر گوراوزلی چنانکه میدانید همان کسی است که بعنوان سفارت انگلستان بایران رفته بود ، و خود او و برادرش سر ویلیام اوزلی بزبان و ادبیات فارسی آشنا بودند ، و میرزا ابوالحسن خان ایلیچی میگوید که سر گوراوزلی فارسی را مثل خود ایرانیان حرف میزد چنانکه فرنگی بودن او بر من مشتبّه شد .

باری ، کلنل داری روز بعد باین محصلین میگوید که سر گوراوزلی را دیدیم ، و او فوراً گفت نام حضرات ایرانی را مبر که مرا ناخوش می آید . پیداست که کرنل داری نمیخواست است که این جوانان ایرانی بدین سر گور اوزلی بروند . از قضا چند مکتوبی از ایران بجهت میرزا صالح فرستاده شده بود ، که بنزد میرزا ابوالحسن خان ایلیچی در پترزبورغ رفته بود ، و او آنها را بلندن پیش سر گور اوزلی فرستاده بود ، استاد محمد علی را میفرستد که کاغذ ها را بیاورد ، و سر گوراوزلی پیغام میدهد که دو ماهست در لندن هستی چرا بدین من نیامده ای ، و همینکه میرزا صالح بدین او میروید سر گوراوزلی میگوید هر وقت که تو و رفقای ترا میلی باشد و بدین من بیایید مرا خوشحال میسازید . پس در این مورد هم کرنل داری خلاف واقع گفته بوده است .

در لندن ، این پنج نفر ، با سرجان ملکم و آقا حاجی بابای افشار نیز آشنا شدند ، تفصیل این قضیه را از زبان خود میرزا صالح بشنوید ، میگوید : يك دست بند موسیقی و جمعیت سرباز را تماشا میکردیم شخصی را دیدیم که زبان فارسی حرف میزد ، از ما پرسید « چرا بخانه ما نیامدید » متحیر

بودیم که آیا که باشد، گفت «کویا مرا نمی شناسید، نام من سرجان ملکم است» تعارفاتی بجا آورده نشان خانه خود را داد، روز دیگر به همراه رفقا بدین مشارالیه رفتیم... گفت «خانه من خانه شماست ومن خدمتگزار دولت علیه ایران هستم ومنکخوار پادشاه ایرانم». ما هم شکر گزاری کرده مراجعت بمنزل خود کردیم، آقا حاجی بابای افشار را دیدیم که مدتی پنج سال میبود که در آن ولا حسب الامر نواب والا بتحصیل آمده بود، و مجلس بلباس انگریز بود، با او صحبت داشتیم.

از فراموشی معلوم همینکه این محصلین در شرف حرکت از ایران بوده اند، میرزا ابوالقاسم قائم مقام میخواسته است که شرحی درباره آنها بدولت انگریز بنویسد، و نیز به سرهارد فردجونس، و سرگور اوژلی و سرجان ملکم توصیه نامه هائی در باب آنها بنویسد، و کرنل داریسی رأی قائم مقام را زده بوده و مانع از نوشتن این مراسلات شده بوده است، ولی بعد که در لندن می بیند دولت انگلیس معرفی نامه رسمی میخواهد، پیش ایشان آمده میگوید «آیا نوشته ای در خصوص سفارش شما بدولت انگلیس از دولت ایران همراه دارید؟» بیچاره ها بچنین آدمی چه بگویند! بدتر از همه قراری است که در باب خرج منزل و مصارف تحصیل ایشان داده بوده است، بایشان میگوید «معلمی دیدم و طی کرده ام که شما را درس بدهد، و از هر کدامتان هفته ای دو لیره و نیم بگیرد، و خانه هم برای خوراک و جای نشیمن شما دیدم ب هفته ای دولیره و نیم برای هریک از شما». این بیچاره ها هم حساب میکنند می بینند که این قرار و مدار، سر به سالی دو بیست و شصت لیره میزند، و حال آنکه خود کلنل در تبریز بولی عهد صورت داده بوده است که حداکثر سالی صد و بیست و پنج لیره برای هریک از آنها کافیست، وقتی که باو اعتراض می کنند و می پرسند که «خوب، اگر پول برای محارج ما از ایران نرسد چه خواهد کرد» جواب میدهد که «نمیدانم چه خواهد شد»!

لُب کلام اینست که چون ناپلیون از میان رفته بود و دولت انگلیس دیگر احتیاجی بایران نداشت پایی این نمیشد که باین جوانها چه خواهد گذشت، و کلنل داریسی هم که دیگر از دولت ایران حقوقی نمیگرفت کاری برای این بیچاره ها نمیگردد، میرزا صالح بهمت خود، با جوانی انگلیسی موسوم به مستر بالفور که کمی فارسی میدانست فرار گذاشته بود که اجرت کمی از او بگیرد و باو انگلیسی بیاموزد، اما این مستر بالفور هم بعد از سه هفته بیاریس رفت. از حسن اتفاق، حاجی بابا بداد او رسید و پیشنهاد کرد که تا وقتی که دولت انگلیس فرار و مداری بکارت بگذارد بیا و در حوالی خانه من در کمپتون که بیرون لندن است منزل ارزانی بگیر و با معلم من قرار بگذار که ترا درس بدهد، میرزا صالح این پیشنهاد را قبول کرد، و مدتی پیش خود حاجی بابا و معلم او به فرا گرفتن زبان انگلیسی مشغول شد.

از حال او بدتر حال استاد محمد علی چخماق ساز بوده است که سرش را بهیچ بالینی نگذاشته بودند، و بکارخانه ای یا دستگاهی نفرستاده بودند که کاری یاد بگیرد، و او پیش میرزا صالح میرفته و شکایت میکرده است که من در ایران مردی بودم شاگرد جبه خانه، تو مرا مقوی شدی و اینجا آوردی که چیزی یاد بگیرم، و حالا خود را کنار کشیده ای. و میرزا جعفر مهندس شکایت از بدرفتاری و کج خلقی قولونل خان میکرده است که میگوید «مادامی که از دولت انگلیس بنائی بکار شما نگذاشته اند احدی یک دینار خرج نکند، و حتی یک جفت جوراب و یک بسته کاغذ هم نخرید». پول هم در دست خود او بوده است، و هر وقت که یکی از ایشان از او وجهی میخواسته است خشونت و تشدی میکرده است. و مقداری از وقت این پنج نفر صرف نصیحت کردن بیکدیگر، و کلنجار رفتن با کلنل داریسی میشده است. (نا تمام)